

رساله (فلسفه الاعتقاد)

﴿ جلد دوم ﴾

مطابق بر کرام وزارت جلیه معارف

برای سال ششم متوسطه (شعبه ادبی)

تألیف

قای آقا ضیاء الدین دری مدیر مدرسه

« رساله »

ناشر

*(کتابخانه خیام خیابان ناصریه) *

۱۳۱۲

طهران « مطبعة دانش » ناصریه

جلد دوم

فلسفۃ الاعتماد

طهران مطبعة دانش ناصريه

فهرست جلد دوم

فلسفه الاعتماد

صفحه

- ۲ - مقدمه در بیان مقاصدیکه در این رساله نوشته شده است
- ۳ - فصل اول در ذکر احادیث نبوی راجع به تحصیل علم و تعظیم حکمت
- ۴ - فصل دوم در بیان آیات در فضیلت علم و حکمت
- ۶ - فصل سوم در بیان حکمت و مکارم اخلاق در خطب و کلمات قصار
- ۸ - فصل چهارم در ذکر بعضی از کلمات قصار مولای متقیان علی^ع
- ۹ - فصل پنجم در بیان ظهور علوم تفسیر قرآن و حدیث
- ۱۰ - فصل ششم در پدید آمدن علم فقه
- ۱۰ - فصل هفتم در بیان صرف و نحو
- ۱۳ - فصل هشتم در بیان ظهور اصول عام فقه
- ۱۴ - فصل نهم در ظهور مشرب تصوف و عرفان
- ۱۵ - فصل دهم در بیان ظهور علم کلام
- ۱۷ - فصل یازدهم در بیان ظهور علم فلسفه
- ۱۸ - فصل دوازدهم در ذکر حکماء اسلام
- ۲۰ - فصل سیزدهم در بیان احوال فارابی
- ۲۱ - مؤلفات ابونصر
- ۲۳ - ملخص فلسفه فارابی
- ۲۵ - فصل چهاردهم در بیان احوال شرف الملک شیخ ابوعلی سینا

- ۲۷ » » اخلاق و دیانت شیخ
- ۲۸ - مقایسه حالات شیخ با معلم ثانی
- ۲۹ - ذکر پاره از مؤلفات شیخ
- ۳۰ - ابوعلی و شعر
- ۳۲ - فلسفه شیخ الرئيس ابوعلی سینا
- ۳۷ - فصل پانزدهم احوالات ابو الفتوح شهاب الدین سهروردی
- ۳۸ - مصنفات شیخ اشراق
- ۳۹ - سهروردی در علوم غریبه
- ۴۰ - فلسفه شیخ اشراق
- ۴۱ - فصل شانزدهم احوالات فیلسوف غرب ابو الواید محمد بن رشد
- ۴۳ - مؤلفات ابن رشد
- ۴۴ - فلسفه ابن رشد
- ۴۶ - فصل هفدهم احوالات خواجه نصیر طوسی
- ۴۹ - مؤلفات خواجه
- ۵۰ - مشرب علمی خواجه
- ۵۴ - فصل هجدهم احوالات ملا صدرا
- ۵۵ - مولفات ملا صدرا و فلسفه
- ۶۱ - فصل نوزدهم در بیان تاریخ ظهور فلسفه قبل از اسلام در یونان
- ۶۲ - انباز قلس
- ۶۳ - فصل بیستم در احوال فیثاغورث و فلسفه او
- ۶۵ - حکم و نصایح فیثاغورث

- ۶۶ - فصل بیست و یکم در بیان احوالات سقراط و فلسفه او
- ۶۸ - فلسفه و تصایح سقراط
- ۷۰ - فصل بیست و دوم در احوالات افلاطون و فلسفه او
- ۷۱ - اخلاق افلاطون موافقات افلاطون
- ۷۲ - آداب و مواعظ افلاطون
- ۷۳ - فلسفه افلاطون
- ۷۵ - فصل بیست و سوم در بیان احوال ارسطو طالیس و فلسفه او
- ۷۶ - موافقات ارسطو
- ۷۷ - مواعظ و تصایح ارسطو
- ۷۸ - فلسفه ارسطو طالیس
- ۸۰ - فصل بیست و چهارم در بیان احوال ابقور
- ۸۲ - اخلاق و کلمات ابقور
- ۸۲ - فلسفه ابقور
- ۸۳ - فصل بیست و پنجم رواقیون کیاستد
- ۸۵ - فصل بیست و ششم در شرح حال حکماء اروپا در قرون وسطی
- ۸۶ - فلسفه باکن
- ۸۶ - فصل بیست و هفتم شرح حال دکارت و فلسفه او
- ۸۸ - فصل بیست و هشتم در شرح احوال لایب نیتز و فلسفه او
- خاتمه

رساله فلسفه الاعتقاد

جلد دوم

مطابق پرگرام وزارت جلیله معارف

برای سال ششم متوسطه (شعبه ادبی)

تألیف

آقای آقا ضیاء الدین دری مدیر مدرسه متوسطه اتحادیه

طبع اول

ناشر : (کتابخانه خیام) خیابان ناصریه

۱۳۱۱

طهران مطبعه دانش ناصریه

بسمه تعالی شانه

مقدمه

فلسفه یکی از علوم عقلیه و قانون کلیه ثابت است که بدوره و دوره زایل نمیشود در تمام ادوار گذشته بوده و در اعصار آینده خواهد بود و ما وجه تسمیه و تقسیم او را بعلمی و عملی در جلد اول گفتیم فعلاً در این مجلد مقصود بیان شرافت فلسفه از روی آیات کلام الهی و اخبار نبوی و خطب و کلمات قصار حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام و فرمایشات آنان است سپس ذکر پدید آمدن علوم مقدماتی و تفسیر و فقه و اصول کلام و همچنین ظهور علم عرفان و مشرب تصوف و فلسفه بعد از آن شروع میکنیم در شرح حال رؤسای فلاسفه اسلام و مشرب خاص هر يك در فلسفه و تاریخ اصل فلسفه در یونان و شرح حال بزرگان فلاسفه آن دیار پس از آن مختصری از حالات فلاسفه غرب و سخنان آنها در خصوص فلسفه و این مجلد را هم مطابق برگرام وزارت جلیله معارف با اینجا ختم میکنیم

(ضیاء الدین دری)

بسم الله الرحمن الرحيم



فصل اول

در ذکر احادیث نبوی راجع به تحصیل علم و تعظیم حکمت

یکی از قوانین مسلمه و اصول ثابتة دین مبین اسلام ترغیب به تحصیل علم و معرفت است زیرا همانطوریکه تطهیر بدن از اقدار او ساخ لازم است تطهیر نمودن روح هم از اوهام و خرافات و تنزیه نفس از هواجس شیطانی واجب است و این مطلب محقق نمی شود مگر به متحلی شدن بزبور عالم بلکه اصلاح امور دنیوی و قوام اعمال حیاتی نیز منوط بعلم است لذا در شرع مطهر اسلام تأکید بلیغ شده و احادیث متعدده و آیات کثیره در فضیلت علم و اهل آن وارد گردیده از آن جمله بنی ا کرم صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید (اطابو العلم و لو بالصین) و (طلب العلم فریضة علی کل مسلم) (۱) و هم چنین این حدیث که میفرماید : اطلب العلم من المهد الی اللحد) در جای دیگر فرموده : (نظر الرجل فی العلم ساعة خیر له من عبادة ستین سنة در جای دیگر فرموده تفکر ساعة خیر عند الله تعالی من عبادة سبعین سنة و (افضل العبادة طلب العلم) و میفرماید : (لا خیر فی العیش الا لعالم ناطق او لسامع واع) و فرمود مناط تکلیف و تمیز حق از باطل موقوف بعلم است

(۱) تبصره - بدانکه حدیث طلب العلم فریضة علی کل مسلم در اصول کافی

در اب فرض العلم و در جای دیگر که مذکور شده است لفظ مسلمه ندارد

در خصوص حکمت فرموده : (الحکمة ضالة المؤمن) باز میفرماید :
 (عاشر الحکماء وسائل العلماء و جالس الکرماء) و فرمود (من زهد
 فی الدنيا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه) در جای دیگر فرمود :
 (ما زهد عبد فی الدنيا الا امطرت به مطراً و انبتت به نباتاً اثبت الحکمة
 فی قلبه و انطق بها لسانه فرمود نعم الهدیه و نعمة العطیه الکلمة من کلام
 الحکمه یسمعها الرجل المؤمن و یهدیها لایه المؤمن) میفرماید ما اتفاق
 منفق و لا تصدق متصدق بافضل من کلام الحکمة اذا تکلم به الحکیم
 و العالم فکل مستمع منهم منفعة این است نموته از کلمات بنی خاتم
 در فضیلت علم و حکمت : امیرالمومنین میفرماید (حرام علی کل عقل
 معلول بالسهو ان ینتفع بالحکمه) حضرت عیسی علیه السلام فرمود :
 (لا تحدثوا الجاهل بالحکمة فتظلموها و لا تمنعوا اهلها فظلموهم .)

فصل دوم

در بیان آیات در فضیلت علم و حکمت

چون دین اسلام با جهل معارض است و با علم موافق لهذا خداوند
 عالمان در قرآن مجید در موارد عدیده و در سوره و آیات متعدده
 فضائل علم و حکمت را بیان فرموده و مزیت و برتری اهل علم و دانش را
 نسبت بجاهل و نادان تصریح کرده از آن جمله در سوره (عنکبوت)
 میفرماید (و تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون) و در
 سوره مؤمنین در مذمت ایمان تقلیدی فرموده (و من یدع مع الله الها
 اخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه) در سوره (زمر) میفرماید (هل
 یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون در سوره (ملائکه) فرمود (انما
 یخشى الله من عباده العلماء) در سوره (عنکبوت) فرمود (قل کفی بالله

شهاداً بینی و بینکم و من عنده العلم الكتاب (در سورة نحل) میفرماید (قال الذین اوتوا العلم و یلکم ثواب الله خیر) و در سورة آل عمران فرمود (و ما یعلم تأویلہ الا الله و السراسخون فی العلم) و در سورة (آل عمران) میفرماید (شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم قائماً بالقسط) و باین مقدار اکتفا فرموده بلکه تدبیر کردن در نظام طبیعت و نظر کردن باسرار حقیه عالم را تصریح و تأکید فرموده در سورة (یونس) میفرماید (قل نظروا ماذا فی السموات و الارض) و در سورة (غاشیه) فرمود (افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت) و در سورة (بقره) فرمود (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لآیات لا ولی الالباب) و در سورة () میفرماید (و یتفکرون فی خلق السموات و الارض) و در موارد عدیده تصریح بلفظ حکمت فرموده مثل آنکه در سورة (بقره) فرمود (و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً) و در سورة (نحل) فرمود (ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة) و در سورة (اسرائیل) فرمود (ذلك مما اوحی الیک ربک من الحکمة) و غیر از اینها از آیات دیگر که پس از تأمل کردن در قرآن مجید معلوم میشود و در سورة قمر فرموده (حکمة بالغة فما تغن النذر) و در سورة آل عمران (لما اتیتکم من کتاب و حکمة) و در سورة لقمان (ولقد آتینا لقمان الحکمة) و در سورة (ص) (و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب) و در سورة زخرف (قال قد جئتکم بالحکمة و در سورة های بقره و آل عمران و جمعه) و یعلمهم الكتاب و الحکمة) و در سورة بقره (و ما انزل الله علیک

من الكتاب والحكمة) وایضاً در سورة بقره (وآتیة الله الملك والحكمة) و در سورة آل عمران يعلمه الكتاب والحكمة و در سورة نساء (فقد آتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة) وایضاً در سورة نساء (انزل الله عليك الكتاب و الحكمة) و در سورة مائدة (و اذ علمتك الكتاب والحكمة و در سورة احزاب (من آیات الله و الحكمة)

فصل سوم

در بیان حکمت و مکارم اخلاق در خطب و کلمات قصار

از جمله خطبیکه حاوی مکارم اخلاق و دارای معانی در برابر است خطبة ابست که حضرت رسول اکرم ص فرموده بعد از ثناء و حمد بر خداوند عالمان میفرماید (ایها الناس انکم معالم فانتهوا الی معالمکم و ان لکم نهایة فانتهوا الی نهایتکم ان المؤمنین بین مخافتین بین عاجل و قد مضی لا یدری ما الله صانع به و بین آجل قد بقی لا یدری ما الله قاض فيه فلیاخذ العبد نفسه لنفسه و من دنیاة لاخرته و من الشیبة قبل الکبرة و من الحیاة قبل الموت فوالذی نفس محمد بیده ما بعد الموت من مستعتب و لا بعد الدنیا من دار الا الجنة او النار) . امیر المومنین ؑ می فرماید (یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها فاحفظ عنی ما اقول لك : الناس ثلاثة فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستخیشوا بنور العلم و لم یلجأوا الی رکن و شیق - یا کمیل العلم خیر من المال - العلم یحرسک و انت تحرس المال - المال تنفقه النفقة و العلم یرکب علی الاتفاق و ضیع المال یرذل بزواله - یا کمیل العلم دین یدان به - به یرکب الانسان

الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته والعلم حاكم والمال محكوم عليه - يا كميل هلك خزان الاموال و هم احياء والعلماء - اقوت ما بقي الدهر اعيانهم مفقودة و امثالهم في القلوب موجودة امير المؤمنين در خطبة كه در ابتداء خلقت عالم و آدم بيان فرموده است مي فرمايد الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون . ولا يحصى نعماته العادون . ولا يؤدي حقه المجتهدون . الذي لا يدركه بعد الهمم . ولا يناله غوص الفطن . الذي ليس لصفته حد محدود . ولا نعت موجود و لا وقت معدود . و لا احل معدود . فكل الخلائق تقدرته و نشر الرياح برحمه . و وتد بالصخور ميدان ارضه . اول الدين معرفته و كمال معرفته التصديق به و كمال التصديق به توحيد و كمال توحيد الاخلاص له و كمال الاخلاص له نفى الصفات عنه . لشهادة كل صفة انها غير الموصوف وشهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن وصف الله سبحانه و تعالى فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه . و من ثناه فقد جزاه . و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار اليه . و من اشار اليه فقد حده . و من حده فقد عدده . و من قال بيم فقد صعبه و من قال على م فقد اخلى منه ، كائن لاعت حدث موجود لا عن عدم . مع كل شي لا بمقارنة و غير كل شي لا بمزايلة . فاعل لا بمعنى الحركات والالة . بصير اذ لا منظور اليه من خلقه . متوحد اذ لا يمكن يستانس به ولا يستوحش لفقده . انشاء الخلق انشاء و ابتداء ابتداء الى آخر خطبه

فصل چہارم

در ذکر بعضی از کلمات قصار مولای متقیان علی علیه السلام

قال علیه السلام :

- (ا) رحم الله عبدا اتقى ربه و ناصح نفسه و قدم توبته و غلب شهوته فان اجله مستور عنه و امله خادع له و الشيطان موكل به (ب) اياكم و الفحش فان الله لا يحب الفحش و اياكم و الشح فانه اهلك من كان قبلكم هو الذي سفك دماء الرجال و هو الذي قطع ارحامها فاجتنبوه .
- (ج) اذا مات الانسان اقطع عنه عمله الا من ثلاث صدقة جارية و علم كان علمه الناس فانتفعوا به و ولد صالح يدعوه (د) عدم الادب سبب كل شر (هـ) الجهل بالفضائل عدل الموت (و) من لم يقهر حسده كان جسده قبر نفسه (ز) و ما احسن العلم يزينه العمل و ما احسن العمل يزينه الرفق (ح) الحضومة تمحق الدين (ط) اعظم الخطايا عند الله اللسان الكذوب و قائل كلمته الزور (ي) مالى ارى الناس اذا قرب اليهم الطعام ليلا تكلفوا انارة المصابيح ليصروا ما يدخلون بطونهم و لا يهشمون بغذاء النفس بان يشروا مصابيح الباطن بالعلم يسلموا من لواحق الجهالة و الذنوب فى اعتقاداتهم و اعمالهم . (يا) اذا كان الالباء هم السبب فى الحياة فمعلموا الحكمه و الدين هم السبب فى جودتهما . (يب) العمر اقصر من ان تعلم كل ما يحسن بك علمه فتعلم الا هم فالاهم (يج) غاية الادب ان يستحى الانسان من نفسه (يد) تعلموا العلم صفاراً تسودوا به كباراً . تعلموا العلم و لو تغير الله فانه سيصير لله . (يه) ليس شئى احسن من عقل زانه علم و من علم زانه

حلم و من حلم زانه صدق و من صدق زانه رفق و من رفق زانه تقوى
(یو) الروح حیاة البدن و العقل حیاة الروح (یز) قسم ظهري رجالان
جاهل متسك و عالم متهتك (یح) من عرف نفسه فقد عرف ربه (یط)
من عجز من معرفة نفسه فهو عن معرفة ربه اعجز (ك) ان لم تعلم من اين
حبئت لم تعلم الى اين تذهب .

فصل پنجم

(در بیان ظهور علوم تفسیر قرآن و حدیث)

در بدء ظهور دین اسلام چه در زمان خود حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه و آله وسلم و چه در عصر خلفاء اولیه مسلمین محتاج بکتاب و
علمی سوای قرآن نبودند . همینکه دین اسلام باطراف منتشر شد و صحابه
در اقطار عالم متفرق گردیدند و یا در غزوات بدرجه شهادت رسیدند
و اعراب اختلاط با سایر ملل پیدا کردند و اختلاف آراء و کثرت
فتاوی و حدوث فتن بحیز ظهور آمد ناچار محتاج بوضع تفاسیر و حدیث
و قوانین صرف و نحو و لغت و غیره شدند . تفصیل این اجمال باین نحو
است که چون قرآن که کتاب آسمانی و مظهر احکام و حاوی قوانین شرع
اسلام است بزبان عربی بود و یروان آن هم بداءاً عرب بودند در تفهیم و
تفهم آن محتاج بتفسیر الفاظ و توجیه معانی نبودند . پس از اختلاط با
سایر ملل و انتشار مذهب اسلام باقطار عالم ناچار برای تفهیم آن محتاج
تفسیر معانی و توضیح لغات الفاظ آن شدند . نخستین کسیکه تفسیر
برای قرآن نوشته مجاهد است که در سنه ۱۰۴ هجری وفات نموده .
پس از آن واقدی و طبری و غیره است . پس از ظهور تفسیر چون

مفسرین مستند اقوال خود را احادیث نبوی میدانستند لهذا حدیث هم علم علیحده شد و برای فرا گرفتن آن مسافرت باطراف میکردند و در حوزه روات احادیث حاضر میشدند علم طبقات المحدثین هم بر دو علم سابق افزوده گردید و نظر بدخول احادیث مجعوله و پدید آمدن محدثین کذب از قبیل ابن ابی العوجاء (که در موقعیکه محمد بن سلیمان حاکم کوفه خواست او را بکشد گفت من چهار هزار حدیث که حلال را حرام و حرام را حلال کرده ام جعل نموده و داخل کرده ام) و ابن عکاشه کرمانی و احمد جویباری و غیره مسلمین کتب کثیره در خصوص تمیز صحت و سقم احادیث نوشته و الفاظ و اصطلاحات صحیح و حسن و ضعیف و مرسل و منقطع و شاذ و معضل و غریب برای تفرقه صدق و کذب احادیث جعل نمودند

فصل ششم

در پدید آمدن علم فقه

در فصل سابق گفتیم قرآن که حاوی احکام شرع مبین اسلام است پیروان آن در زمان پیغمبر^ص اتخاذ احکام از خود صاحب شرع مطهر می نمودند و محتاج بکتاب دیگر نبودند لکن پس از فوت بنی اکرم ص و خلفاء اولیه چون بنی امیه اصول خلافت را تبدیل بسلطنت کردند برای رفع حوائج ملت و استقرار قواعد سلطنت رجوع بصحابه و قراء که ساکن در مدینه بودند نمودند . و در استرضای آنان جد بلیغ میکردند ، کسانی که روات احادیث و مفسر قرآن بودند بمنزله فقها شمرده می شدند زیرا که هنوز تفرقه میان فقه و تفسیر و حدیث و

قرائت داده نشده بود و جمعاً يك علم شمرده می شد لکن پس از انتقال خلافت به بنی العباس این علوم از هم متمیز و متفرق گردید و صاحب هر کدام باسم همان علم خوانده شد از قبیل محدث و مفسر و قساری و ققیه و چون تقویت امر بنی العباس بدست ابو مسلم خراسانی و اهالی ایران شده بود لهذا منصور پایتخت خود را در نزدیک ایران بنا نمود تا از مرکز عربیت دور و بموطن انصار و اعوان خود نزدیک شود. باین هم اکتفا نکرد. مکانی را در بغداد ساخته و او را قبة الخضراء (۱) نامید و میخواست که در عوض خانه کعبه مردم آنرا زیارت نمایند. رئیس فقهاء مدینه که در آنوقت امام مالک بود فتوی خلع منصور را از خلافت داد و اهالی مدینه را واداشت که با محمد بن عبدالله بن حسن بیعت نمایند لکن پس از قتل محمد بدست منصور مجدداً اهالی مدینه با منصور بیعت نمودند منصور در مقابل مالک ابو حنیفه نعمان بن ثابت گوفی را بغداد طلب نمود. ابو حنیفه در خصوص استنباط احکام فقه از قرآن معتقد بقیاسات عقلی بوده بخلاف علماء مدینه که فقط متمسک باخبار شده و مسلک اخباریین از اینجا شروع می شود

فصل هشتم

در بیان صرف و نحو

نحو قواعد مقررده ایست برای آداب زبان هر قومی. مسلم است که هر ملتی زبان امی خود را میتواند بخوبی تکلم کند و محتاج بفرا

(۱) تفصیل مطلب در رساله جبر و اختیار مذکوره شده به آنجا

گرفتن این قواعد نیست مثل آنکه اعراب زبان جاهلیت مطابق قوانین مدونه علم عروض شعر میگفتند بدون آنکه عروض خوانده و یا شنیده باشند و لکن هر ملتی بخواهد بزبان ملت دیگر تکلم کند ناچار است از خواندن قواعد زبان او . برای همین نکته است که علم نحو در ابتدا اسلام نبوده و پس از اختلاط مسلمین با سایر ملل که آشنا با سلوب زبان عرب نبودند برای آنکه غلط تلفظ نکنند علم نحو را وضع نمودند و میگویند سبیش آنشد که روزی دختر خویلدی سدی بر معاویه وارد شده گفت (ان ابوی ماتا و ترکالی مالا) باماله خواند . این مطلب را ابو-الاسود دوئلی که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود در حضور مبارکش عرض نمود . حضرت باب ان و اضافه و اماله را برای ابو-الاسود مرقوم داشته پس از آن ابوالاسود شنید که شخصی آیه (ان الله بری من المشرکین ورسوله را (ورسوله) بجر خواند . ابوالاسود باب عطف و نعت را تدوین نموده و بر سه باب اول بیفزود . روزی دخترش گفت یا ابت ما احسن السماء ابو الاسود بطریق استفهام فهمیده گفت (نجومها) دخترش گفت منظورم این نبود من تعجب میکنم از حسن آسمان ابوالاسود باب تعجب را هم تدوین نمود و بر ابواب سابقه بیفزود . بعد از اینکه حضرت بدرجه شهادت رسید و حکومت کوفه با زیاد بن ابیه شد مردی بعنوان شکایت زیاد گفت (ایها الامیر توفی ابانا و خلف لنا بنون) زیاد ابوالاسود را مامور نمود که نحو را که مدون نموده بمردم بیاموز . اول کسیکه از او آموخت عنبه بن معدان مهری بود و میمون قرن از عنبه آموخت و عبدالله ابن

اسحق الحضرمی از میمون و عیسی بی عمر از عبدالله و خلیل بن احمد از عیسی و سیبویه از خلیل . سیبویه علم نحو را تکمیل نمود و کتاب معروف خود مسمی به (الکتاب) را تألیف کرد . من بعد هر کسی هر چه در علم نحو نوشته متخذ از او است

فصل هشتم

در بیان ظهور علم اصول فقه

یکی از علوم مستحدثه در اسلام علم اصول فقه است که در اوائل قرن دوم هجری طلوع نموده . اول کسی که در این علم کتاب نوشته امام شافعی بوده و مباحث او امر و نواهی و ناسخ و منسوخ و بیان و غیره را مدون نموده پس از آن فقهاء حنفی و متکلمین ابواب اصول را بسط و تفصیل داده و مباحث و قواعد آن را ممهّد و مشید ساختند . مبرزین در علم اصول از قدماء اشاعره امام الحرمین و غزالی است و از معتزله عبد الجبار و ابی الحسین بصری است و از متأخرین امام فخر رازی و سیف الدین آمدن و قاضی بیضاوی و ابی عمرو بن الحجاج میباشد . از علماء شیعه کسانی که مباحث اصول را شرح و بسط داده اند سید مرتضی و علامه حلی است . دیگران آنچه نوشته اند متخذ از کتب اینها است . مبنای علم اصول بر استنباط احکام شرعیه است از روی ادله اربعه : کتاب - خدا و سنت نبی و اجماع علماء و ادله عقلیه که همان تمثیل منطقی است که علماء اصول آنرا قیاسات عقلی میگویند در واقع علم اصول مرکب از علوم متعدده است از قبیل نحو و صرف و معانی بیان و تفسیر و حدیث و علم طبقات المحدثین و لغت

و منطق و کلام خصوصاً علم اخیر که رکن اعظم اصول می باشد و علوم
خلاف و جدل و مناظره از متفرعات علم اصول محسوب میشوند

فصل نهم

در ظهور مشرب تصوف و عرفان

این علم هم مثل سایر علوم از فنون مستحدثه است که در صدر
اسلام نبوده و در اواخر مائه دوم هجری ظهور و بروز نموده و در عصر
اخیر خلفاء عباسی نهایت ترقی و تکامل رسیده اصل و مبنای این علم بر
اعراض و انقطاع از دنیا و لذائذ و توجه بسوی حق و تفکر بامور آخرت
و آداب خلوت برای عبادت است متصوفه میگویند امتیاز انسان از سایر
حیوانات با دراک است و ادراک هم بر دو قسم است اول ادراک برای کسب
علوم و معارف از راه یقین دوم ادراک برای حالات قائم بنفس از قبیل فرح
و حزن و یارضا و غضب و صبر و شکر پس نفس که مدبر بدن است
و متصرف در او است ترقی و تکامل برای او حاصل نمی شود مگر
بواسطه این دو ادراک . وقتی ترقیات روحی برای انسان حاصل شد بر
تر از سایر حیوانات می شود و این ترقیات هم حاصل نمی شود مگر
بواسطه اعراض از متاع دنیا و اقبال بنشأه عقبی و استغراق اوقات خود
در اذکار و اوراد و اراده از بزرگان و ائمه دین پس برای مرید لازم
است که پیروی مراد را نموده تا از مقام طبع تجاوز کرده برسد بمقام
نفس پس از آن بمقام قلب و روح و سر و حقی و اخقی و این مقامات
را لطایف سبع مینامند که اول مرتبه آن طبع است و آخر مرتبه آن
اخقی است باعتبار قناء سالک در احدیه مطلقه که مقام عما و مقام

لا اسم لاله و رسم له است . آن شعر معروف که میگویند
هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم يك كوچه ايم
اشاره باین مقامات است و مقصود از كوچه هم كوچه
طبیعت است . (وجه تسمیه صوفی)

میان علماء اسلام در اشتقاق لفظ تصوف اختلاف است که آیا از چه مشتق
شده بعضی میگویند متخذ از صفا یا صفة است بدلیل آن که در زمان
حضرت رسول اکرم ص جماعتی بودند که مأمور بجهت نبودند و
همیشه اوقات مشغول عبادت بودند (یعنی تبیل شاه عباس بودند) و آنها
را اصحاب صفة می نامیدند و تصوف از آن متخذ شده است ابن حلدون
در مقدمه میگوید تصوف مشتق از صوف است زیرا که این جماعت
همیشه لباس بلباس پشمینه بوده اند ، جمعی از متأخرین این اشتقاق را هم غلط
میدانند و میگویند مشتق از (ئیوصوفیا) یونانی است و معنای آن حکمت
الهی است . صوفی یعنی حکیمیکه طلب میکند حکمت الهی و وصول
به حقیقة الحقایق را . این قول اخیر گویا اقرب بصحت باشد زیرا که
ظهور مشرب عرفان پس از ترجمه کتب یونان عبری بوده و تا اصطلاحات
فلسفه منتشر نشده بود اسمی از صوفی و متصوفه در میان نبود ولیکن
پس از ظهور فلسفه عرفان هم طلوع کرد

فصل دهم

در بیان ظهور علم کلام

علم کلام هم در قرن دوم هجری ظهور نموده (وجه
تسمیه اش بکلام در جلد اول مذکور شد) و سپس آن شد که در

قرآن مجید آیاتی مذکور است که صریح در تنزیه حق است و آیات دیگری هم ذکر شده که ظاهر در تشبیه است، در بدو امر مسلمین عموم آیات را حمل بر تنزیه مینمودند و لکن پس از انتشار دین اسلام و قبول نمودن غیر اعراب مذهب اسلام را جمعی جمود بر ظواهر نموده و آیات را حمل بر تشبیه کرده و خداوند متعال را هم مثل انسان تصور نموده و برای او پا و دست و گوش و چشم و سایر اعضاء ثابت کرده در واقع مجسمه محض شده علماء مذهب اسلام برای دفع این بدع و عقاید فاسده که میان مردم شایع شده بود اقامه ادله عقلیه نموده و تنزیه مطلق را برای خدایتعالی ثابت کرده و این علم را مسمی بکلام نمودند در همین ایام بود که کتب فلسفه از زبان یونان ترجمه عربی شد و چون ممد عقاید مسلمین عموماً و فرقه معتزله خصوصاً بود او را بحسن قبول تلقی کرده و در مطالعه و تدریس آن و شیده لهذا بزودی شهرت عظیمی حاصل نموده امر بدین منوال بود تا وقتی که ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری شهرت علمی حاصل کرده طریقه متوسطی که نه تنزیه صرف و نه تشبیه صرف باشد اتخاذ نمود جمعی بسختان ابوالحسن اقبال کرده و اعتماد بکلمات او نموده پس از آن قاضی ابوبکر باقلانی کلمات ابوالحسن و تلمیذا و ابن مجاهد را منقح کرده و مقدمات عقلیه و قوانین نظریه برای علم کلام تدوین نموده و مسائل جوهر فرد و خلاء و عدم قیام عرض بعرض و مسئله معروفه العرض لایبقی زمانین و امثال اینها را بر ابواب سابقه افزوده بعد از آن امام الحرمین ابوالمعالی و دیگران این مسائل را شرح و بسط داده و با آنکه غالب قواعد کلام متخذ

از فلسفه است دستۀ خود را معارض فلاسفه دانسته از قبیل غزالی و امام
فخرالدین رازی و لکن متأخرین پیروی سلف را نکرده و غالب
کلمات و مباحث فلسفه را در کلام داخل نموده از قبیل شمس الدین
اصفهانى و قاضى بیضاوى و خواجۀ طوسى و غیره

• تبصره — گر چه علم کلام موجب فتح باب استدلال و مناظره
و باعث رد بدع مستحذۀ گردید و لکن خالی از کلمات واهی و بیانات
بارده نیست لهذا متأخرین او را تنقیح نموده و از غالب مسائل فلسفه
در او داخل کرده بطوریکه پس از تأمل معلوم می شود و آنچه مطالب
صحیح در کلام مدون شده متخذ از فلسفه است و باقی سخنان لاطائل
می باشد .

فصل یازدهم

در بیان ظهور علم فلسفه

پس از آنکه دولت اسلام به ذرّۀ کمال و ترقی رسید و مسلمین
غالب علوم مدال متعمده قدیم را ترجمه بزبان عربی نمودند بغداد که مرکز
خلافت بود محط رجال و مهبط رجال اهل علم واقع شد ، مأمون هفتم
خلیفۀ عباسی چون پیرو مذهب اعتزال شده بود غالباً مجالس مباحثه
و مناظره تشکیل میداد و با مخالفین اعتزال آغاز مجادله میکرد .
جماعتی از نصارا که در دربار مأمون حضور داشتند گفتند اگر
بخواهید اقامۀ حجت و دلیل برای اثبات مدعای خود نمائید و مخالفین خود
را کاملاً مغلوب کنید باید کتب فلاسفۀ یونان را بزبان عربی ترجمه نمائید
و این مطلب را در نظر مأمون جلوه داده و در مخیله او مجسم کردند .

بنا بر قول صاحب فهرست مأمون ارسطاطاليس را در خواب دیده پرسید : ايها الحكيم ما الحسن قال ما حسن في العقل قال ثم ماذا قال ما حسن في اشرع قال ثم ماذا قال ما حسن عند المجهور قال ثم ماذا قال ثم لائم (پس از اين واقعه مأمون شائق بنقل علوم يونان بعربي گردیده و بسططان روم نوشت که کتب فلاسفه يونان را حمل ببغداد نمايد و حجاج بن مطر و ابن بطريق را فرستاد و آنکتاب را حمل ببغداد نمودند و قسطابن لوقابعلبکی و حنين بن اسحق و ثابت بن قره الحیرانی و ابن بختيشوع و آل ما سر جويه اليهودی و عبدالمسيح بن عبد الله الحمصي و موسى بن خالد و يحيى بن عدی و غيرهم را مأمور بترجمه کرد و آنان کلیه علوم فلسفه و هندسه و موسیقي و ارنماطیقي و طب را ترجمه نمودند و چون مطالب فلسفه و منطق مؤید اعتزال و علوم مستحدثه شد و موافق با مذاق معتزله گردید همانطوریکه قبلاً مذکور داشتیم در اندك زمانی شهرت عظیمی احراز کرده و حکماء بزرگ طلوع و ظهور نمودند که انشاء الله عما قريب خواهیم گفت

فصل دوازدهم

در ذکر حکماء اسلام

اول کندی

از فصل سابق معلوم شد که اکثر مترجمین کتب یونانی بعربی از غیر مسلمین بودند مگر ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف عرب که از اولاد سلاطین عرب بوده و نسبش به عرب بن قحطان منتهی می گردد ، نشو و نمای او در بصره شده پس از آن به بغداد

مسافرت کرده و کتب ارسطو را ترجمه نموده و شرح داده و در موضوعات متعدده تألیف نموده . عدة مؤلفات و مترجمات یعقوب در حدود ۲۳۱ مجاه و رساله است و در نزد مأمون و معتصم و متوکل معزز و محترم میزیسته . عقیده او در حکمت همان مشرب مشا است که منتسب بارسطو میباشد و در حدود سنه ۲۶۰ هجری در سن هفتاد سالگی وفات کرده . از کلمات او این است که می گوید عاقل میداند که بالای علم او هم علم است لذا می کوشد برای آن ولکن جاهل چون دارای این عقیده نیست ناچار بحال جاهل میماند . از جمله وصایای یعقوب فرزند خود این است که می گوید (یا بنی الاب رب و الاخ فبح و العم غم و المال و مال و الولد کمد و الاقارب عقارب) ایضاً از جمله وصایای او این است که می گوید (یا بنی قول لا) یصرف البلاء و قول نعم) یزیل النعم و سماع الغنا برسام حادلان الانسان یسمع فیطرب و ینفق فیسرف فیغم فیعتل فیموت) و نیز میگوید : (یا بنی من ملک نفسه ملک المملكة العظمی اوستغنی عن المؤمن و من کان كذلك ارتفع عنده الذم و حمده کل احد و طاب عیسه وقال ایضاً لو افسد احد احسن الاعضاء کان مذموماً و اشرف الاعضاء الدماغ و منه الحس و الحركة و سایر الافعال الشریفة و مستعملون السكر یدخلون الفساد علی ادمغتهم و متى توالی السكر علی بدنه رض دماغه و امتد ضعفه و بعد عن القوة المظهرة للافعال الارادیة و النفسانیة .